

پرتوی از مبارزات امام صادق (علیه السلام)

<"xml encoding="UTF-8?">



مقدمه

امام تجلی انسان کامل و مظهر زیبای جلوه های متعالی خداست. حرکات، نگاه ها، سکوت، همه روایتگر قوانین الهی و حدیث شیفتگی و دلدادگی او به خالق هستی است.

جمال معنوی و کرامت اخلاقی امام، ساحل نشین دریای وجودش را غرق در شادی و وجد می کند و انسان را در افقهای بیکران معنویت سرخوش از باده معرفت می سازد و امامت جریان مبارکی است که همواره عهده دار هدایت نسلها بوده و آنان را به سوی پاکیزه و عدالت و نیکی رهنمون می ساخته است.

صادق آل محمد (صلی الله علیه و آله) استمراری است بر این جریان و طلوعی است شکوهمند در منظومه نورانی امامت.

حضرت صادق (علیه السلام) از سویی غرق دریای بیکران شهود و معرفت الهی است، آن چنان که در حدیث می خوانیم: به هنگام تلاوت آیات قرآن در نماز بیهوش می گشت؛ چون علت این امر را جویا شدند، فرمود: در اثر تکرار آیات الهی این حالت بر من عارض شد. **(فلم تقم القوه البشريه بمكاشفه الجلاله الالهيه)**؛ چون قدرت بشری در برابر مکاشفه و ظهور عظمت الهی تاب نیاورد، این حالت به من دست داد. (1)

بیخود از شعله پرتو ذاتم کردند	باده از جام تجلی صفاتم دادند
-------------------------------	------------------------------

در مکتب شیدائی و محبت الهی، او عاشقی شیفته و دلدادده حق است. او خود می فرماید: مردم عبادت خدای عزوجل را به سه گونه انجام می دهند: گروهی برای رغبت و میل به ثواب عبادت می کنند؛ این، عبادت حریصان است. دسته ای دیگر به خاطر ترس از آتش عبادت می کنند؛ این، عبادت بندگان است و مولود ترس است **(و لکنی اعبدہ حبا له عزوجل)**؛ ولی من خدا را برای عشق و محبت به او عبادت می کنم؛ این، عبادت عاشقان و بزرگواران و مایه امنیت و آرامش است. چنان که خداوند متعال می فرماید: **(و هم من فزع یومئذ آمنون)** (2)؛ آنها از هول و هراس روز قیامت ایمن می باشند. (3)

و این در حالی است که قلبی پرشور و روحی حماسی دارد که تاب ظلم و ستم را برنیاورده و خروش و فریادی می شود که امنیت ستمگران را سلب می کند و هیچ گونه هراسی به خود راه نمی دهد. که در این گفتار پرتوی از مبارزات آن حضرت را ذکر می کنیم:

الف - اعلام ولایت و برائت

حج گزاران در سرزمین منی گرد هم آمده اند، نسیمی روحبخش و جانفزا وزیدن گرفته است. و بارقه امید را به دلها هدیه می کند. او امام جعفر فرزند باقرالعلوم(علیه السلام) است که در کنار پدر خویش سرزمین منی را حال و هوایی دیگر بخشیده است و تجسم آرزوی دوستداران حقیقت است که در سرزمین (منی) و (آرزو) حج ابراهیمی را تفسیر می کند.

در این سرزمین چشمان حج گزاران به قامتی خیره می شود که قیامتی از معرفت و دلربائی است. در اجتماع آنان از ولایت و برائت می گوید و از خلافت اصیل الهی و حق اهل بیت پیامبر(صلی الله علیه و آله) سخن می گوید. و چونان جد خویش ابراهیم(علیه السلام) نمرودیان را نفی و طرد می کند و مردم را نسبت به خاندان اموی که به ناحق برخلاف اسلامی تکیه زده اند، آگاهی می بخشد و می فرماید:

(سپاس می گویم خداوندی را که محمد(صلی الله علیه و آله) را به حقیقت و راستی به پیامبری فرستاد و ما را به آن حضرت گرامی داشت. پس مائیم برگزیدگان خدا بر خلق او و پسندیدگان خدا ازبندگان او و جانشینان خدا در زمین. سعادت مند کسی است که از ما پیروی کند و شقاوتمند و بدبخت کسی است که با ما مخالفت و دشمنی نماید.)

امام خود عکس العمل این سخنرانی را این چنین بیان می دارد: (برادر هشام گزارش آن را به او رسانید. در مکه مصلحت ندید که متعرض ما گردد. چون به دمشق رسید و ما به مدینه برگشتیم، قاصدی به سوی فرماندار مدینه فرستاد و از او خواست که پدرم و مرا به دمشق بفرستد. چون وارد دمشق شدیم، سه روز به ما اجازه ملاقات نداد و روز چهارم ما را طلبید.) سپس امام(علیه السلام) به نقل مشروح جریان دیدار و وقایع بعد از آن می پردازد که خود حدیثی شنیدنی دارد.(4)

اعتراض مقدس

محمد و ابراهیم از فرزندان عبدالله محض که در مقابل منصور دوانیقی قیام نموده بودند، به شهادت رسیدند. ابراهیم همان شهید سرزمین (باخمرا) است که امام علی(علیه السلام) از آن خبر داده و فرموده است: (بباخمری

یقتل بعدان یظهر یاتیه سهم غرب، یکون فیه منیته فیابوس الرا شلت یده و وهن عضده؛ در سرزمین باخمی کشته می شود بعد از این که غالب شود و تیری نامعلوم سبب مردن او می شود. پس بدا به حال تیرانداز، دست او فلج باد و بازویش سست باد.

پس از آن منصور دوانیقی فرمانداری به نام شیهه ابن غفال به سوی مدینه گسیل داشت. او به مسجد آمد و در اجتماع مردم در نماز جمعه برمنبر رفت و گفت: علی ابن ابی طالب بین مسلمانان اختلاف افکند و با مومنان جنگید و خلافت را برای خود می خواست اما او را از خلافت باز داشتند؛ فرزندان او نیز این چنین هستند. و چون خواستار چیزی هستند که استحقاق آن را ندارند، در اطراف کشته می شوند و در خون خود غوطه ور می گردند. مردم از این سخنان ناراحت شده، اما رعب و وحشت به کسی اجازه نمی داد که سکوت را بشکند. ناگهان اعتراضی مقدس برسر انسان خود فروخته آوار می شود و به او این چنین پاسخ می دهد:

خدارا سپاس می گویم و درود می فرستیم برمحمد(صلی الله علیه و آله) خاتم پیامبران و آقای رسولان و بر تمامی رسولان و انبیای الهی. اما آنچه تو از نیکی گفتی، ما شایسته آن هستیم و آنچه از بدی بر زبان راندی، تو و امیرتو بدان سزاوارترید.

در ادامه روی به سوی مردم نمود و فرمود: آیا خبر ندهم شما را به آن فردی که از همه مردم میزان اعمالش تهی تر و از همه آنان زیانکارتر است؟ او فردی است که آخرتش را به دنیای دیگران می فروشد؛ که همین فاسق از آنهاست. مردم ساکت شدند و فرماندار بدون این که حرفی بزند، از مسجد خارج شد. راوی می گوید، از نام این شخص معترض سوال کردم، گفتند: او جعفر ابن محمد ابن علی ابن الحسین فرزند علی ابن ابی طالب(علیه السلام) است.(5)

هراس خلفا

یکی از راههای شناخت قدرت مبارزه هرکس و میزان و اهمیت آن، اعترافات دشمنان به جایگاه مبارزاتی اوست. امام صادق(علیه السلام) قسمتی از دوران امامت خویش را در دوران منصور دوانیقی گذراند. در آن مدت خلیفه عباسی از آن حضرت احساس خطری عمیق داشته، گاه آن را در جلسات خصوصی خویش اظهار کرده است. در یکی از ملاقات هایی که منصور با امام داشته، این چنین می گوید (این همان دریای مواجی است که ساحلش را نمی توان دید و به عمق آن نتوان رسید. دانشمندان در او سرگردانند و شناگران در شناخت وی غرق می گردند):

(هذا الشجی المعترض فی حلق الخلفاء الذی لایجوز نفیه و لا یحل قتله و لولا ما یجمعنی و ایاه شجره طاب اصلها... لکان منی الیه مالا یحمد فی العواقب لما یبلغی عنه من شده عیبه لنا، و سوء القول فینا)؛ این استخوانی است که در گلوی خلفا است همان که نتوان او را تبعید کرد و جایز نیست کشتن او و اگر نبود که من و او از یک درخت سرچشمه گرفته ایم، برخورد من با او به گونه ای بود که عاقبتی خوش بر او نداشته باشد؛ زیرا او به شدت از من بدگوئی می کند.(6)

و در روایتی دیگر به ربیع، و رازدار خود می گوید:

(ویلیک یا ربیع هذا الشجی المعترض فی حلقی من اعلم الناس)؛ این استخوان که در گلوی من است، از داناترین

مردم است. (7)

و نیز در یکی از سفرها منصور دوانیقی در (ربذه) - تبعیدگاه ابوذر- توقف می کند و می خواهد که امام جعفر صادق (علیه السلام) را به نزد او بیاورند، در حالی که با خود این چنین می گوید: (من یعذرني من جعفر هذا قدم رجلا و اخر اخری یقول اتنحی عن محمد فان یظفر فانما الامرلی و ان تکن الاخری فکنت قد احرزت نفسی اما والله لاقتلنه)

چه کسی می تواند مرا از جعفر ابن محمد معذور دارد با این که او با محمد ابن عبدالله ابن الحسن در بعضی از کارها موافقت نموده مثل کسی که قدمی به جلو گذاشته است و قدمی به عقب. او می گوید من از محمد ابن عبدالله فاصله می گیرم اگر در قیام خویش پیروز شد، حکومت از من خواهد بود و اگر دیگری به حکومت برسد، من خود را حفظ نموده ام. به خدا قسم! او را خواهم کشت. (8)

و در مواجهه دیگر زمانی که منصور آن حضرت را از مدینه به کوفه احضار نموده بود، می گوید: من تصمیم گرفته ام که درختان خرماي مدینه را قطع کنم و فرزندان را اسیر کنم. حضرت فرمود: چرا؟ منصور گفت: به خاطر این که به من خبر رسیده است که معلى ابن خنیس، خدمتکارت مردم را به سوی تو فرا می خواند و برایت امور مالی تدارک می بیند. (9)

البته حضرت برایش توضیح داد که گزارش دروغ به او رسیده است. اما روشن می سازد که تا چه اندازه خلیفه عباسی نسبت به حضرت حساس و از موقعیت اجتماعی و فعالیت های امام (علیه السلام) هراسان بوده است. آنچه ادعای فوق را تأکید می کند، سخن دیگر منصور است که به ربیع می گوید: (وکان امره و ان کان ممن لایخرج بسیف اغلظ عندی و اهم علی من امر عبدالله ابن الحسن فقد کنت اعلم هذا منه و من آبائه علی عهد بنی امیه) کار جعفر ابن محمد اگر چه با شمشیر قیام نمی کند اما برایم سخت تر و مهم تر است از قیام عبدالله ابن الحسن؛ من این را از او و پدران او در زمان بنی امیه می دانم. (10)

محمد ابن عبیدالله اسکندری از ندیمان مخصوص منصور می گوید: روزی برمنصور دوانیقی وارد شدم، او را غمگین یافتم. از او علت را جویا شدم. گفت: (لقد هلك من اولاد فاطمه مقدار مائه و قد بقى سید هم و امامهم)؛ از فرزندان فاطمه حدود صد نفر کشته شدند اما آقا و پیشوای آنان باقی مانده است. گفتم: آن فرد کیست؟ گفت: او جعفر ابن محمد صادق است. سلطنت عقیم و نازاست! سوگند خورده ام که تا شب نیامده است، خود را از دست او خلاص کنم. (11)

احضارهای متعدد

در آغاز این نوشتار به احضار امام (علیه السلام) در کنار پدر بزرگوارش از سوی هشام ابن عبدالملک اشاره شد. اکنون به مواردی از این احضارها توسط خلفای عباسی اشاره می کنیم: ابوالعباس سفاح اولین خلیفه عباسی حضرت را به عراق طلبید و دنبال بهانه ای می گشت که حضرت را به شهادت برساند که با تدبیر الهی آن حضرت توطئه او خنثی شد. در روز آخر ماه رمضان سفاح اعلام عید فطر نموده بود. حضرت می فرماید: من بر او وارد شدم. از من پرسید: درباره روزه امروز نظرت چیست؟ به او گفتم: این مربوط

به پیشوا است. اگر روزه بگیری، روزه می گیرم و اگر افطار کنی، افطار می کنم. سفاح به غلام خود دستور داد تا سفره ای حاضر کردند. من نیز با او روزه را خوردم؛ با این که می دانستم آن روز از ماه رمضان است. خوردن روزه و انجام قضای آن آسانتر است برمن که گردنم زده شود و خداوند عبادت نشود. (12)

و در همین سفر بود که در تاریخ می خوانیم: مردی از شیعیان همسر خود را سه طلاقه نموده بود. مسأله را از یکی از شیعیان می پرسد، پاسخ می دهد: اشکالی ندارد. همسر او می گوید: من قانع نمی شوم، مگر آن که از خود امام صادق(علیه السلام) سوال کنی. و این در زمانی بود که ابوالعباس سفاح در (حیره) بود و مردم را از ملاقات با امام صادق(علیه السلام) منع کرده بود. آن مرد می گوید: در اندیشه بودم که چگونه با حضرت ملاقات کنم.

ناگهان مردی سپاهیپوست را دیدم که جبه ای پشمین داشت و خیار می فروخت، تمام خیارهای او را خریدم. سپس از او خواستم که لباس خود را به من بدهد. آن را پوشیدم و به صورت خیار فروش به طرف خانه امام صادق(علیه السلام) به راه افتادم.

در این زمان دیدم غلامی مرا صدا می زند، نزدیک شدم. حضرت را دیدم به من فرمود: چاره نیکو اندیشیدی! خواسته ات چیست؟ مسأله را توضیح دادم. حضرت فرمود: (ارجع الی اهلك فلیس عليك شیء)؛ به سوی همسرت بازگرد، چیزی بر تو نیست. (13)

پس از سفاح برادرش منصور دومین خلیفه عباسی نیز آن حضرت را به حیره فرا می خواند که صفوان جمال می گوید: در سفر دوم که حضرت را به حیره می بردم، قبل از وارد شدن بر منصور، حضرت لباس سفید پوشید. زمانی که بر منصور وارد شد، گفت: خود را شبیه پیامبران ساخته ای! حضرت پاسخ داد: چرا مرا از فرزندان پیامبران دور می داری؟ بدین معنا که چون فرزند پیامبران هستم، می توانم خود را شبیه آنان بسازم. و حتی منصور در مواردی تصمیم به قتل امام (علیه السلام) گرفته بود که با مشاهده معجزات و کرامات آن بزرگوار هراسان شد و از تصمیم خود منصرف می گشت که خود بحثی مفصل دارد که مجال طرح آن در این مختصر نمی باشد.

تدبیر صحیح سامان دادن مبارزه از سوی امام صادق(علیه السلام)

رهبری فرزانه و الهی امام صادق(علیه السلام) ایجاب می کرد که مبارزه با مستکبران را به گونه ای سامان بخشد که نیروها از بین نرفته و راه هرگونه بهانه برخلافی غاصب بسته شود. بدین جهت ابوبصیر می گوید: از امام صادق(علیه السلام) شنیدم که فرمود: بپرهیزید از خدا و بر شما باد به پیروی از امامان خویش؛ آن چه آن ها می گویند، بگویید و از آن چه ساکتند، شما نیز سکوت کنید. شما در سلطنت کسی هستید که مصداق این کلام الهی است که می فرماید:

(و ان کان مکرهم لتزول منه الجبال) (14)؛ (مکرشان چنان باشد که کوهها را از جا برکنند.) پس تقوای الهی پیشه کنید، در نمازهایشان شرکت کنید و در تشییع جنازه های آنان حاضر شوید و امانت را برگردانید. (15)

در همین راستاست که مهاجر ابن عمار خزاعی می گوید: منصور دوانیقی پول بسیاری به من داد و مرا راهی مدینه نمود تا بتوانم به آن وسیله افرادی که قصد قیام و نهضت دارند را شناسائی کنم. بدین جهت می رفتم و

پول را بین افرادی که در اطراف قبر پیامبر(صلی الله علیه و آله) بودند، تقسیم می نمودم و با آنان راه آشنایی را می گشودم. در یکی از روزها که در کنار امام صادق(علیه السلام) قرار گرفتم. به من فرمود: به صاحب و امیرت بگو: خاندان و بستگان تو به روشی غیر از این محتاج ترند، تو به سوی جوانان محتاج میایی و به آنان حيله می زنی! شاید کسی سخنی بگوید که به واسطه آن خونها را مباح شماری. اگر به آن ها نیکی کنی و صله رحم انجام دهی و آنان را بی نیاز سازی، این ضروریترین چیزی خواهد که از آن ها می خواهی. سپس می گوید: به نزد منصور رفتم و گفتم: از نزد فردی میآیم که ساحر و پیش گو است. منصور گفت: به خدا سوگند که راست گفته است. مواظب باش که این مطلب را کسی از تو نشنود. (16)

به این وسیله است که حضرت نقشه جاسوس های خلیفه را برملا می کند و شیعیان را از دسیسه های آنان محفوظ نگه می دارد و آنان را با تدبیر الهی خویش به سوی آینده ای روشن به پیش می برد.

پی نوشت ها :

- 1 - فلاح السائل، سید ابن طاووس، ص 108.
- 2 - سوره نمل، آیه 89.
- 3 - وسائل الشیعه، ج 1، ص 46.
- 4 - منتهی الامال، حالات فرزندان امام مجتبی(علیه السلام).
- 5 - بحارالانوار، ج 47، ص 165.
- 6 - همان، به نقل از امالی صدوق، ص 611.
- 7 - همان، ص 170.
- 8 - همان، ص 192.
- 9 - الکافی، ج 6، ص 445.
- 10 - بحارالانوار، ج 47، ص 199.
- 11 - همان، ص 202.
- 12 - الکافی، ج 3، ص 82 و 83 و بحارالانوار، ج 47، ص 210.
- 13 - الخرائج و الجرائح، ص 234، به نقل از بحارالانوار، ج 47، ص 171.
- 14 - سوره ابراهیم، آیه 46.
- 15 - بحارالانوار، ج 47، ص 161، به نقل از امالی شیخ طوسی، ص 61.
- 16 - همان، ص 172.

فرهنگ کوثر، شماره 47